

## وقایع بعدی و ظهور سالارالدوله

پس از فتح طهران و جلوس احمدشاه چون سن او بیش از دوازده سال نبود همانطوریکه قبلاً نوشته شد بعد از آنکه حاجی علیقلیخان سردار اسعد از قبول نیابت سلطنت خودداری کرد عضدالملک که از پیرمردان قاجار بود به نیابت سلطنت انتخاب گردید ولی مدتی نگذشت که فوت نمود و ناصرالملک قراگوزلوی همدانی جانشین او شد و سپهدار تنکابنی مجدداً به ریاست وزراء منصوب گردید و سردار اسعد هم در همین موقع راه اروپا را در پیش گرفت<sup>۱</sup>.

در خلال این مدت یعنی سالهای ۱۲۸۰ الی ۱۳۳۰ قمری چون هنوز بنیان سلطنت مشروطه ایران آنچنانکه باید مستحکم نشده بود از هر گوشه و کنار مملکت آتش دوئیت و نفاق و فساد زبانه میکشید و از طرف دیگر سیاست خارجی هم با تمام قوا به آشوب و هرج و مرج داخلی کمک مینمود روزگار تیره و تار و وحشت و اضطرابی برای مملکت ایران پیش آمده بود که بالاخره این فشارها منجر شد باینکه کابینه‌های سپهدار تنکابنی و مستوفی الممالک یکی پس از دیگری ساقط گردد و بالاخره صمصام السلطنه بختیاری رئیس الوزراء و غلامحسین خان سردار محتشم بوزارت جنگ منصوب شود طی این مدت هم که بنا بر قرارداد یکطرفه ۱۹۰۷ میلادی که دولتین روس و انگلیس ایران را میان خودشان بدو منطقه نفوذ تقسیم نموده بودند لشکریان تزار روس به بهانه حفظ منافع اتباع خود به انزلی و نواحی شمال ایران وارد شده بودند جنوب ایران را هم انگلیس‌ها با تشکیل قوای بنام پلیس جنوب زیر نفوذ خود قرار داده بودند خلاصه اوضاع عجیبی بوجود آمده بود و در همین موقع بود که حاجی علیقلی خان سردار اسعد که در اروپا بود از نیت محمدعلی شاه و برادرانش که در وین بودند اطلاع پیدا

۱- در واقع خود سردار اسعد هم از وضعیتی که پیش آمده بود ناراضی بود و نمیخواست به ترتیبی باشد کناره گیری اختیار نماید و از اینجا بود که دریافت مخالفت او با ضرغام السلطنه آن هم در بدو ورود بطهران برخلاف سیاست خانوادگی بوده است و رجال و سیاستمداران تهرانی از این اختلافات حداکثر استفاده را خواهند برد.

کرد و جریان را بنابر الملك اطلاع داد و نامه‌ای هم به مصمصام السلطنه و خوانین بختیاری بطهران نوشت که محمد علی شاه قصد مراجعت بایران را دارد و دستور داده بود که بیدار کار خود باشند و از ورود او و هر گونه اقداماتی جلوگیری نمایند .



غلامحسین خان سردار محشم (در سال ۱۳۲۷ هجری قمری در اولین کابینه مصمصام السلطنه، پس از فتح تهران وزیر جنگ بوده است)

بنابراین چند هفته از مامداری دوم سپهدار تنکابنی نگذشته بود که محمد علی شاه مخلوع بدستکاری قوای ترازوی روس و به پشتیبانی آن دولت برای برهم زدن اساس

مشروطیت نوین ایران از راه گمش تپه و استرآباد باتفاق برادرش شجاع السلطنه با نیروئی بسر کردگی دامادش علیخان ارشدالدوله ورشیدالسلطان شروع به پیش روی بطرف طهران کرد که اول قوای مجاهدین بسر کردگی سردار محیی و با کمک عدهای سوار بختیاری فوراً بمقابله رشیدالسلطان در فیروز کوه شتافت و او را مقتول و سواران او را فراری دادند و ارشدالدوله هم که با قوای خود از طرف دیگر بورامین رسیده بود با یوسف خان امیر مجاهد مشغول نبرد شد که سردار محشم و جعفر قلیخان سردار بهادر و مجاهدین ارمنی به کمک او رسیدند و ارشدالدوله راهم دستگیر و همانجا بوسیله مجاهدین ارمنی تیرباران نمودند .

جوانی<sup>۱</sup> از بختیاریان که از خوانین طایفه بختیاروند بود در این جنگ و دستگیری ارشدالدوله رشادتهای فوق العادهای از خود بروز داد که دولت وقت بیاس شجاعت و خدمات او عیناً لقب ارشدالدوله را باو واگذار نمود و خانواده او هم هنوز در بختیاری به ارشدی معروف میباشند . در اینجا باید اضافه نمایم که علیخان ارشدالدوله شوهر عمه محمدعلی شاه بود یعنی اخترالدوله دختر ناصرالدین شاه عیال او بوده است و معروف است که در موقع گرفتار شدنش بدست بختیاریان نامه ای همانجا باخترالدوله نوشت باین مضمون :

« آن زنجیر طلائی که تو بگردن من آویخته بودی هنوز در گردن دارم و خواهش کرده ام که جوانمردان بختیاری آن را بتو تحویل دهند» و بختیاری ها همین کار راهم کردند .

این راهم باید اضافه کرد در اینکه آمدن محمدعلی شاه بانظروسهای تزاری بوده شکئی نیست ولی علت اینکه در ایران از کمک باو خودداری کردند این بود که در خلال این احوال انگلیسها محرمانه باروسها معامله ای کردند باین معنی که آنها از کمک به محمدعلی شاه خودداری نمایند و در عوض انگلیسها دولت رامجبور نمایند

۱- این جوان آرحیم بختیاروند بود .

که مستشاران<sup>۱</sup> آمریکائی را که در وزارت مالیه ایران بودند از ایران خارج نماید .

### جنگ ساوه

مهمتر از قیام ارشدالدوله غائله سالارالدوله میباشد که باز با اشاره روسها از طرف غرب حمله را شروع نموده بود و چون این جنگ و غائله سالارالدوله از مهمترین جنگهای بختیاریان و وقایع آن عصر میباشد بهتر است آنرا مفصلتر و از زبان و بیان اسکندر خان یابادی که خود نیز در جنگهای مذکور شرکت داشته است بشنویم.

در سال ۱۳۲۹ هجری قمری ابوالفتح میرزای سالارالدوله برادرشاه مخلوع مجدداً از طرف غرب ایران هجوم آور شد دولت از بختیاری کمک خواست بقدر دوهزار سوار بریاست سردار ظفر و سردار محتشم و سردار جنگ و جعفرقلیخان سردار بهادر و عدهای خانزادگان حرکت نمودند بنده را هم با پانزده نفو سوار همراه بردند که جنگ معروف ساوه درگیر شد.

اردوی سالارالدوله بالغ بر سی هزار نفر بودند اولین روز عصری بود که سواران لرستانی بریاست نظرعلیخان سردار اکرم که جزو اردوی سالارالدوله بود بطرف ساوه که ما با هزار نفر سوار آنجا را در دست داشتیم حمله آوردند و عده مهاجم بالغ بر هفت هزار نفر میشد پانصد نفر سوار بختیاری تعیین و از شهر برای مقابله خارج شدیم جنگ درگیر شد و سواران ما بخوبی از پیشروی آنها جلوگیری کردند آنروز سه رأس اسب زیربای خود نظرعلیخان کشته شد تا غروب دفاع کردیم و بالاخره آنها به دهی که عقب سرشان بود مراجعت کردند ولی سواران ما در همان ماهوری که در دست داشتیم اقامت نمودند. دسته سواری که بنده جزو آنها بودم بریاست سلطانعلیخان حاجی شهابالسلطنه بود سایر خوانین هم نقاط دیگر را در دست داشتند اردوی سالارالدوله که مرکب بود از کلهر و سنجایی و کلیائی و چهار دولی و غیره از بیست هزار نفر هم تجاوز میکرد در یکفرسنگی در طرف غرب ساوه در محلی موسوم به باغشاه توقف داشتند .

۱- مستشاران امریکائی عبارت بودند از شوستر و مکفلر و هیگاک و شیندلر

صبح آتروز که یکنفر را جهت کسب اطلاع از دشمن فرستادیم اثری از هفت هزار اردوی لرستانی روز قبل بجا نبود یقین کردیم شبانه جزو اردوی سالارالدوله در آمده‌اند حتی تا پشت همان دهی که با اصطلاح بزخون کرده بودند شخصی را فرستادیم که ضمن آوردن گاه از آنها اطلاع بدست بیاورد و قتیکه مراجعت کرد اظهار داشت خبری از ایشان نیست و ده را هم آتش زده و رفته‌اند و جز دود چیزی آنجا دیده نمی‌شود حاجی شهاب السلطنه کسی را نزد سردار جنگ فرستاد و اطلاع داد که اردوی لرستانی یا شبانه ایلغار کرده و بطرف تهران رفته‌اند یا جزء اردوی بزرگ سالارالدوله شده‌اند.

سردار جنگ به آ اسمعیل<sup>۲</sup> دستور داد که با دوسه سوار به تپه‌ای که روز گذشته نظر علیخان با آنجا یورش برده بود برود و آنجا را در دست داشته باشد او هم رفت و از آنجا هم گذشته نزدیک دهی که دود از آنجا بلند بود رسید فهمید که حضرات تمام در ده بزخون<sup>۳</sup> کرده‌اند و یکنفر را فرستاد بسردار جنگ گزارش نمود. سردار جنگ هم فوری فرستاده را پیش ما فرستاد و پیغام داد که از طرف شما معلوم نمی‌باشد تمام اردوی لرستانیها در همان ده می‌باشند مبادا اقدام بجنگ کنید و منتظر باشید تا اردوی سردار محتشم و سردار بهادر از طهران برسند ولی اگر آنها حمله کردند شما فقط دفاع کنید.

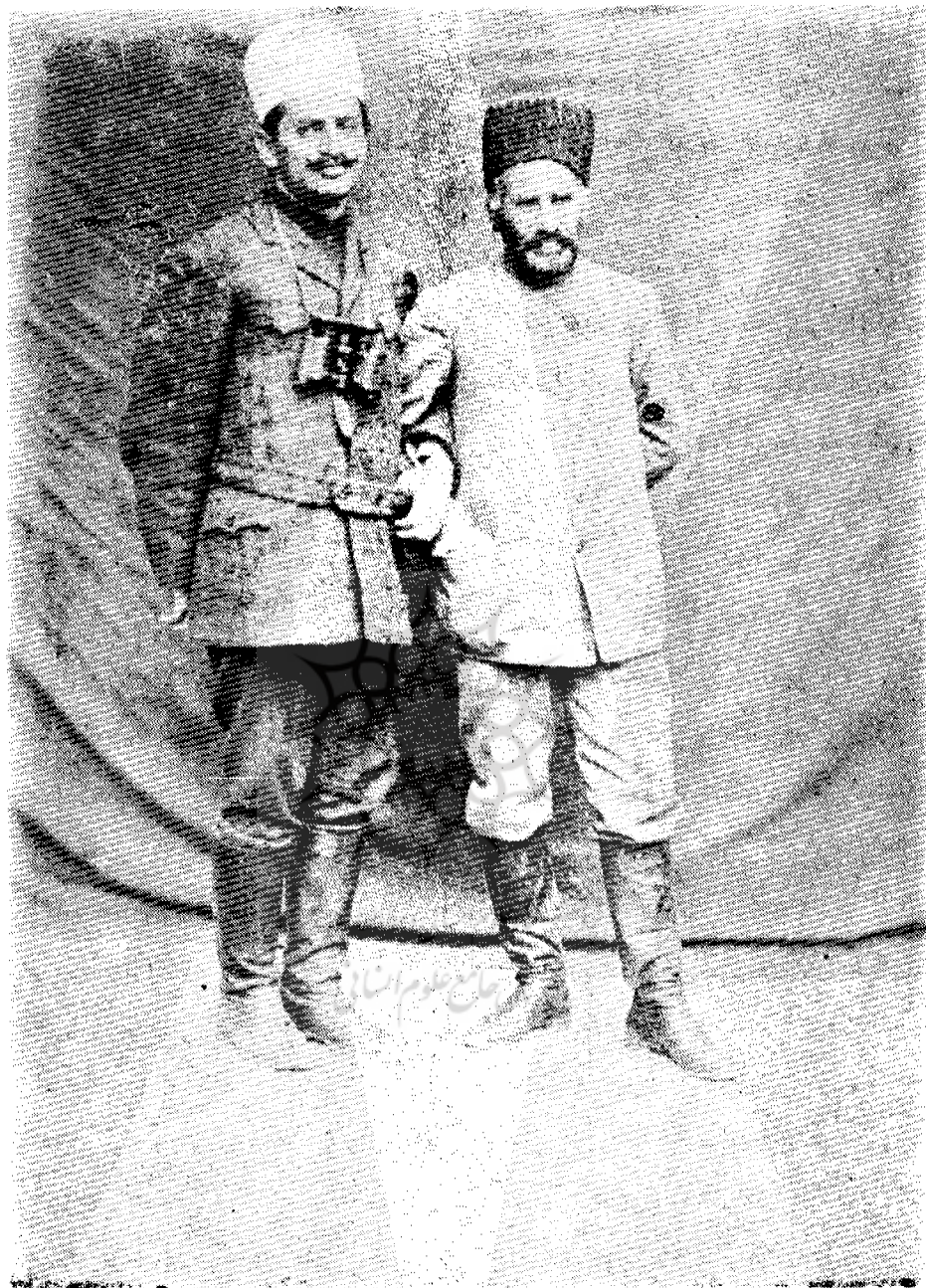
حاجی شهاب السلطنه چون دید سردار جنگ آ اسمعیل را تنها بروی تپه فرستاده است بهر کس گفت که با عده خود بکمک آ اسمعیل برود طفره رفت بنده را امر کرد که شما با سوارانتان به آ اسمعیل ملحق شوید تا پشت سر هم بشما قوه برسانم بنده هم مجبور شدم با چند سواریکه حاضر داشتم از عقب ایشان بتاخت رفتم مشاهده کردم دیدم آ اسمعیل روی تپه پیاده شده و بطرف ده می‌رود بر فقا گفتم بگذارید هر جا

۱ - ایلغار لغت ترکی است و بمعنی کوچ کردن و یورش آوردن است.

۱ - آ اسماعیل از رؤسای طائفه ذراسوند بختیاری بود.

۲ - بزخون اصطلاح جنگی است در بختیاری و بمعنی کمین کردن و غافلگیر

کردن است.



سلطانعلی خان حاجی شهاب السلطنه پسر بزرگ حاجی عباسقلی خان بختیاری  
با یکنفر از مجاهدین ارمنی

میل دارد برود و خود روی تپه پیاده شدم که ناگهان صدای توپ و تفنگ از سمت غربی کوهی که اردوی بزرگ مهاجمین آنجا بودند شنیده شد فهمیدم اردوی طهران نزدیک شده است قوت قلبی حاصل شد و اما از آنطرف آ اسمعیل را کسی جلو نرفت تا رسید به ماهوری هزار قدمی ده مزبور و آنجا متوقف شد .

اردوئی که پشت دود ها کمین کرده بودند خبر شدند و کم کم از ده بیرون آمده جنگ را شروع کردند بنده هم مجبور شدم خود را به آ اسمعیل برسانم رفتم روی همان ماهور پیاده شدم و با او مشغول جنگ و دفاع شدیم نفرات طرف مقابل دقیقه بدقیقه زیاده تر میشدند و از طرف اردوی سردار جنگ هم توپ به ده مزبور بسته شد و متصل میان ده گلوله توپ منفجر میشد کم کم اردو بکلی از ده بیرون آمدند و قریب سه هزار سوار بطرف ما یورش آوردند .

بنده از اول میدانستم که حتماً ما را در آنجا خواهند کشت یا مجبور بفرار میشویم از اردوی خود مان هم یک فرسنگ دور افتاده بودیم به یکنفر از سواران سپرده بودم که اسب مرا نگاه دارد و آماده باشد زیرا میدانستم این جنگ حکایت مشت و درفش را دارد امدادی هم تا این موقع نرسیده بود و چنان یورش آوردند که اغلبشان از ما گذشتند گرد و دولاخ عجیبی اطراف ما را فرا گرفت برخاستم که سوار شوم اثری از همراهان ندیدم حتی جلودار مذکور هم اسب را رها کرده و رفته بوده است خوشبختانه اسب از جایش حرکت نکرده بود و فقط از این همه سوار یکنفر در نزدیکی من بود که او هم اسب داشت و سوار مهاجم هم خیلی نزدیک شده بود که آن یکنفر رکاب اسب مرا گرفت سوار شدم کلاه از سرش افتاد نگاه داشتم نهیب دادم کلاه خود را برداشت او نیز سوار شده از ماهور سرازیر شدیم آ اسمعیل زیر ماهور اسبش را زدند در غلطید بیچالاکی خود را زیر لاشه اسب در آورد سواری از دشمن نزدیکش رسید میخواست که او را دستگیر کند مردانه تیری در سینه او زد و از اسب افتاد فوراً اسب او را گرفت سوار شد و جانی بدر برد .

حضرات بختیاری وقتی حال ما را چنان مشاهده کردند مردانه برای جلو گیری

ایشان تاختند و سردار جنگ هم فرمان شلیک توپ داد که میان سواران به بندند و هر گلوله توپی ده نفر آنها را با اسب پاره پاره میکرد و سوار بختیاری هم بنوعی در جلو آنها استقامت کردند که جز برگشتن یا کشته شدن چاره‌ای نداشتند.

بندهم وقتی که دیدم امداد پشت سر هم میرسد روی تپه‌ای پیاده شدم سوارها هم جمع شدند بنای دفاع را گذاشتیم ده دقیقه بیشتر طول نکشید که شجاعان و دلیران بختیاری آنها را هزیمت داده پشت بر ما و روبفرار گذاشتند خدا که میخواهد در همین حین اردوی سردار محتشم و سردار بهادر از بالا دست اردوی بزرگ آنها وارد شدند آنها را هم بهمین طریق از جا برداشتند افتادیم عقب این سی هزار جمعیت تمام اشیاء خود را ریخته بودند آن بیابان مانند بیست هزار خانوار ایل که کوچ انداخته و چادر زده باشند بنظر می‌آمد بقدر دو فرسنگ آنها را تعقیب کردیم تمام کوه و صحرا از کشته پوشیده شده بود در بلندی یک تپه رسیدیم سواد یک قریه بزرگ بنظرمان آمد خیال میکردیم که قریه است بآن بزرگی که اردوی شکست خورده بآنجا رسیده است طولی نکشید که قریه بآن بزرگی از نظر ناپدید شد معلوم گردید آن قریه بزرگ اردوی خود سالار الدوله بود که از عقب می‌آمد بشکست خوردگان که بر خورده بود او هم با آنها هزیمت کرده برگشتند تا وقت عصر آنها را تعاقب نموده مراجعت کردیم سیاهه مخارج روزانه و تعداد ایشان میان اشیاء غارتی بدست آمده بود معلوم شد که شصت هزار سوار و پیاده بوده‌اند.

اشیاء نفیس و اغلب غنائم نصیب مهترها و کسانیکه در منزل مانده بودند شد غارت حد و حصر نداشت خلاصه با خاطر خوش و دماغ چاق و غنائم بسیار به ساوه برگشتیم در ساوه هفته‌ای اقامت داشتیم و بعد از آنجا با اردو بطرف همدان بحرکت درآمدیم و پس از پنجاه روز اقامت در همدان و سروسامان دادن به اوضاع و تدارک اردو چون مجدداً سالار الدوله اطراف بروجرد سر بلند کرده بود باششده سوار بسر کردگی جعفر قلیخان سردار بهادر و سلطانعلی خان حاجی شهاب السلطنه و بعضی از خان زادگان دیگر بطرف

۱ - مهتر در اصطلاح بختیاری برخلاف معنی لغوی آنست و اشخاص دون پایه و کسیکه متصدی نگاهداری دواست مهتر نامیده میشود.



بروجرد و اشترینان حرکت نمودیم .

### جنگ اشترینان

اشترینان جای بسیار محکم و دارای قلعه‌های مستحکم بود و تا آن زمان نیز کسی آنجا را فتح نکرده بوده است در اینجا حضرات گودرزی که طایفه معروفی بودند سکونت داشتند سالارالدوله آنچه استعداد و مهمات داشت در این قلاع متمرکز کرده بود و چون آماده نبرد بود و قتیکه رسیدیم به محاذی قریه مزبور بنای شلیک را از اطراف گذاردند اردوی ما بمجرد بلند شدن صدای گلوله تفنگ و توپ همانجا پیاده شد و توپها را رو بقریه مذکور باز نمودند و پس از آن دستور حمله صادر شد و دلاوران بختیاری که روز رزم را چون شب بزم تصور میکردند بدون درنگ در همان موقع روز که آفتاب وسط السماء قرار داشت حمله نمودند و قوای سالارالدوله نیز دفاع میکرد تیر مانند تگرگ به مهاجمین میبارید و اینها نیز بدون اعتنا بحمله خود ادامه دادند تا وارد قریه شدند .

از همه قلاع شلیک میشد توپها هم بدستور سردار بهادر بقلعه‌ها بسته شده بود ریاست توپخانه دولتی با سالار نظام ( یاور صادق خان کوپال آن موقع و سر لشکر کوپال اخیر ) بود در حینیکه جنگ در کمال سختی ادامه داشت نظر علی خان با دو هزار سوار جرار از طرف بروجرد نمایان شد همینکه بسه هزاران قدمی رسیدند توپها را میان سواران او روانه نمودند همینطور آدم و اسب رویهم می‌فلطید سوار بختیاری با آنها حمله کرد عده‌ای نیز هدف تیر سواران قرار گرفت طولی نکشید که مجدداً شکست خورده عقب‌نشینی کردند باز آنها را تعقیب نمودم تا از حوالی قریه فرسنگی عقب رانده شدند و ما مراجعت نموده داخل قریه شدیم .

در آنجا هر کس حیاط و برجی را اشغال کرده بود ولی هنوز دو قلعه در آن قریه سقوط نکرده بود و با کمال قدرت و شدت از خود دفاع میکرد از سواران رشید بختیاری تعداد بیست نفر مقتول و چند نفر نیز مجروح شدند اغلب هم در داخله قریه زده شده بودند و قلعه‌های مذکور تا صبح دفاع مینمودند ولی عاقبت مجبور به تسلیم شدند و چند نفر از

رؤسای آنان اسیر یا دستگیر شدند منجمله ضرغام حنظلی و مظفر السلطان و یعقوب خان و حاجی علی میرزای گودرزی و چند نفر دیگر از رؤسای بنام آنطایفه بودند.

ضرغام حنظلی که بواسطه اصابت گلوله توپ که بسرش خورده بود شب در زندان وفات کرد یعقوب خان را هم فردای آن بدار کشیدند این خبرها که به سالارالدوله رسید همان ساعت فرار کرد و ما از آنجا وارد تبریز شدیم و چون دیگر از سالارالدوله خبری نبود اردو از همانجا مرخص و متفرق شد و هر کس به محل های خود بازگشت نمود و ما هم به طهران مراجعت نمودیم .

### (قیام مجدد سالارالدوله در کرمانشاه)

اسکندر خان با بادی دنباله جنگهای با سالارالدوله را چنین شرح میدهد:

«نصیر خان سردار جنگ در آن موقع حاکم بختیاری شده بود ولی بنده در طهران در خدمت سلطانعلی خان حاجی شهاب السلطنه ماندم تا اینکه بهار سال بعد یعنی سال ۱۳۳۰ هجری قمری دوباره سالارالدوله از طرف کرمانشاه خروج نمودم و قرار شد محمد تقیخان ضیاء السلطان که بعد از آن ملقب بامیر جنگ شد و سلطانعلی خان حاجی شهاب السلطنه (که او هم پس از اینکه عمویش غلامحسین خان ملقب به سردار محتشم شد این لقب با او گذار گردیده بود) هر دو با چهار صد سوار اول بطرف زنجان که قدری اوضاع آنجا آشفته بود بروند و پس از برقراری نظم آنجا تحت نظر فرمانفرماوالی کرمانشاهان قرار گیرند .

عبدالله خان ۱ (بهادرالدوله) و بنده هم بمعاونت آقایان منصوب شدیم و بسمت زنجان حرکت نمودیم اول وارد قزوین شدیم و از آنجا منزل بمنزل رفتیم تا وارد زنجان شدیم ولی قبل از ورود ما اشرار که مایه اغتشاش شهر شده بودند از خبر حرکت ما گریزان و متواری شده بودند این بود که بدون زحمت وارد شهر شدیم پس از چهار روز تلگرافی از دولت که آن زمان نجفقلی خان صمصام السلطنه رئیس الوزرا و غلامحسینخان

سردار محتشم وزیر جنگ بودند باین مضمون واصل شد :

چون از طرف اشرار چشم زخمی باردوی فرمانفرما وارد شده است فوراً بهمدان حرکت کنید و به معظم‌الیه ملحق گردید .

پس از دوسه روز که تدارک اردو از هر حیث دیده شد حرکت کردیم يك شب در قیدال پیغمبر که محل سکونت امیر افشار بود اقامت نموده و پذیرائی شایانی هم از ما نمود و موقع حرکت اصراری داشت که از بیراهه برویم چون خبر رسیده بود که فرمانفرما را شکست فاحشی داده‌اند و تمام توپ و قورخانه او را برده‌اند. شایع هم شده بود که خودش رانیز اسیر کرده‌اند بعضی هم میگفتند زخمی شده است بعلاوه همدان نیز در تصرف اشرار چاردولی و کلیائی درآمده است بنابراین شاید راه را بسته باشند و کار بشما سخت شود بهتر است که از بیراهه حرکت کنید .

ولی این حرفها بدآب حاجی شهاب السلطنه تأثیر نکرد و با قوت قلب از راه معمولی اما با کمال احتیاط شروع بحرکت نمودیم خوشبختانه تا يك منزلی همدان اتفاق هم روی نداد حاجی شهاب السلطنه شخصاً با چند سوار آزموده پیش قراول شد و خود را بگردنه‌ای که مشرف بصحرای همدان بود رسانید در آنجا تحقیقاتی بعمل آورد فهمید که همدان خالی از اشرار است و فوری اطلاع داد و از عقب حرکت کرده وارد جلگه همدان شدیم .

تفصیل حال فرمانفرما از این قرار بود از همدان با اردوئی بطرف کرمانشاه حرکت کرده بود گردنه میان همدان و خاک چاردولی را اشرار چاردولی و کردستانی کرمانشاهی و کلیائی و غیره بریاست مجلل پیشخدمت مخصوص محمد علی شاه مخلوع که در ایام سلطنتش با سالارالدوله همدست شده بود بسته بودند همینکه فرمانفرما با اردو وسط گردنه میرسد از اطراف حمله مینمایند و آنها را کاملاً خلع سلاح و حتی توبهای شنیدر را هم با تمام قورخانه بغارت میبرند و يك کلوله هم به بدن خود فرمانفرما

لیسه<sup>۱</sup> میکند ولی چون موفق میشود که با عده‌ای معدود بطرف همدان فرار کنند و از دولت استمداد جوید این بود که دولت هم ضمن دستور تلگرافی بقوای زنجان مسیو یفرم خان ارمنی راهم با چهارصد مجاهد از طهران حرکت داده که دوز قبل از ورود اردوی بختیاری به همدان آنها نیز وارد شده بودند .

وقتی که ما رسیدیم مجاهدین هم بودند و فرمانفرما از ورود ما خیلی خوشحال شد و از ما سه چهار شب پذیرائی گرمی کرد و بعد آماده نبرد با اشرار فوق‌الذکر شدیم قرار شد که حاجی شهاب‌السلطنه بادویست سوار بختیاری با اتفاق یفرم خان قبلا حرکت کنند و سایرین هم با اردوی فرمانفرما از عقب روانه شوند ولی صبح خیلی زود شنیدیم که یفرم خان تنها جلورفته است و میل نداشته است که در این کار با بختیارها همکاری کند ولی بمجرد اطلاع از این موضوع ما هم سوار شدیم و از عقب او حرکت کردیم .

یک فرسنگ که از شهر دور شدیم صدای توپ و تفنگ مکرر بگوش میرسید عجله کردیم و وقتی که بسواران یفرم خان رسیدیم دیدیم که کار از کار گذشته است یعنی عبدالباقی خان چاردولی با کسان و توابع خود آمده و دوباره همان گردنه‌ای را که روی فرمانفرما بسته بودند بسته و سنگربندی نموده و همینکه سواران یفرم خان وارد گردنه شده بودند شروع به تیراندازی کرده بودند ولی همینکه نزدیک قریه و برج مستحکم آن شده بودند نتوانسته‌اند با توپ بآنها فائق آیند بنابراین بطرف آن برج و بارو که که در دست اشرار یا طرفداران سالارالدوله بود یورش برده‌اند .

عده‌ای از مجاهدین پای آن برج زده شده و خود یفرم خان هم که گلوله به دهانش اصابت کرده بود آنرا مقتول شده بود .

خلاصه وقتی که سواران بختیاری رسیدند و کلاه سفید آنها را از دور دیدند رو بفرار گذاشتند سنگرها و برجها راهم بدون آنکه تیری بیاندازند تخلیه کرده بودند در همین حیص و بیص که در تعقیب فراریان بودیم و امیر جنگ و حاجی شهاب‌السلطنه



محمد تقیخان ضیاءالسلطان فرزند دوم حاجی علی قلیخان سردار اسعد  
بعداً ملقب بامیر جنگ شد

نیز از کشته شدن یفرم خان متأثر بودند دیدیم بقدر دو هزار سوار از اطراف بتاخت و سرعت تمام یورش آورده اند ما هم اردو را بدستجائی چند تقسیم کرده هردسته‌ای را بجانب ماهوری روانه نمودیم و شروع به تیراندازی نمودند سواران امیر جنگ هم با چابکی طرف مقابل را مورد حمله و هجوم قرار دادند خلاصه بیک چشم بهمزدن هردو طرف را عقب نشانیدیم بطوریکه هزیمت یافته رو بفرار گذاشتند و سواران بختیاری آنها را تعاقب نموده از کشته پشته میساختند و پس از آنکه از تعقیب دست کشیده و مراجعت میگردیم دیدیم که حضرات مجاهدین ارمنی دور جسد رئیس خود یعنی یفرم خان جمع شده و با درشکه نعلش او را حمل کرده برای طهران میبرند .  
خوانین بختیاری وقتیکه بافتح و فیروزی مراجعت نمودند فرمانفرما فرد فرد

آنها را در بغل کشیده سروروی ایشان را بوسه داد و آفرینها کرد و اظهار داشت که امروز باید تمام ایران بوجود ایل جلیل بختیاری افتخار کند و آنها را ستایش نماید و بپمرفته سه نفر از بختیارها در این جنگ کشته و هفده نفر هم مجاهد که بفرم خان هم جزو آنعده بشمار میآمد مقتول شده بودند سپس از آنجا حرکت نمودیم منزل بمنزل تا وارد کنگاور شدیم سه شب هم آنجا اقامت کردیم و از آنجا در تعقیب خود سالارالدوله بطرف صحنه رهسپار شدیم .

درین راه از عابرین و مسافرینی که از کرمانشاه عبور کرده بودند جو یا شدیم اظهار میداشتند سالارالدوله باعده مختصری که در کرمانشاهان میباشد و حضرات کلهر و سنجایی که با ایشان بودند باهم اختلاف پیدا کرده هر کدام بطرف ایل خود رفته اند و سالارالدوله در صدد است که از کرمانشاهان نیز فرار کند خلاصه از هر کس که جو یا میشدیم همینطور بیان میکردیم تا رسیدند اول باغات صحنه باغ باصفائی در آنجا برای صرف ناهار بود آنجا پیاده شدیم اندکی استراحت نکرده بودیم که دیدیم در اردو همهمه شد و یکنفر بختیاری بتاخت پیش ما آمد و گفت دشمن حمله کرده است فوراً برخاسته خود را برای دفاع آماده نمودیم .

مجموع این مفصل آنکه سالارالدوله وقتیکه خبر حرکت اردوی ما را از طهران میشنود مشورت میکند که ایندفعه مثل سال گذشته نشود بایستی بادستجات کوچک و متفرق بجلو بختیاریان رفت و خلاصه داودخان کلهر پیشقدم شده بود که با چهار هزار سوار پیش بیاید ولی خبر نداشت که اردوی بختیاری و فرمانفرما تا صحنه رسیده است . آنها قصد داشتند که زودتر صحنه را اشغال و در همینجا منتظر ورود اردوی بختیاری شوند که این اتفاق افتاد و چون از کلاههای سفید فهمیدند که بختیاری هستند ابتدا یورش بردند که کوه مشرف به آنها را بگیرند اما بختیارها که ایشان را مشاهده نمودند عده ای خود را زودتر به قله کوه مزبور رسانیده بودند بالادست آنها را گرفتند و حضرات را بیاد گلوله بستند با تیر اول رئیس آنها از پا درآمد شش نفر دیگر هم از آنها زده شد و بالاخره کوه را از آنها پس گرفتند .

اردوی داودخان به تپه دیگری پناهنده شدند که از آسیب توپ برکنار باشند

و تا عصر جنگ در کمال شدت ادامه داشت در آن زمان اعلیحضرت رضاشاه رئیس دسته مسلسل‌ها کزیم بودند و بسیاری از سواران داود خان را از پا در آورده بود خلاصه تا مغرب آتش جنگ شعله‌ور بود از طرفین چند نفری مقتول و مجروح شده بودند تاریکی شب میانجی آمد و تنور حرب خاموش گردید شب در همان نقطه توقف کردیم ولی از تپه‌ای که اردوی داودخان آن را اشغال کرده بود بیمناک بودیم یقین داشتیم که اگر شب آنجا را حفظ کرده باشند چون توپ با آنجا کارگر نبود پیشرفتی نخواهیم داشت مشورت شد دو نفر شبانه مأمور شدند که از تپه مزبور اطلاعاتی بدست آورند پس از مراجعت خبر آوردند که احدی آنجا نیست و معلوم شد از آنجا نیکه خدا میخواست فتح با ما باشد آنجا را که نقطه بسیار مهمی بود تخلیه و به دهی که چند کیلومتری آن بود پناهنده شده بودند.

صبح زود توپهای شنیدر را سرتپه حمل نمودند و از آنجا ده را بتوپ بستند سواران داودخان ناچار آنجا را هم تخلیه کردند و بکوه‌های اطراف رو آوردند بختیارها و مجاهدین نیز آنها را تعقیب و توپها را در صحرا میانشان بستند اسب و آدم رویهم می‌فلطید سواران بختیاری هم که آنها را تعقیب می‌کردند چون برگ درخت آنها را در نتیجه شلیک گلوله بزمین میریختند داودخان کله‌زخم سختی برداشت و پسرش علی اکبرخان از پدر دفاع میکرد و میخواست مجروح را از میدان جنگ بیرون برد ولی مجروح شد و باهمان حال خود را به پدر تیر خورده رسانید و در حضور پدر جان داد پدر از دیدن این واقعه فقط اظهار داشت نگذارید نعش پسرم در میدان بماند بعد او هم به پسرش ملحق شد.

چند نفر برای بردن اجساد آنها با فشاری کردند شاید نعشها را از میدان ببرند

۱- اعلیحضرت ققید در آن موقع فرمانده آتریاد همدان بود و از همان موقع بود که آتشی بس سرکش در وجودش زبانه میکشید و میدانست که موریا نه‌های فساد تنه کهنسال سلطنت ایران را به تغذیه گرفته‌اند و بایستی آن درخت از بیخ و بن کنده شود و نهال تازه‌ای بجای او غرس شود این بود که شش سال پس از آن مقدمات حمله به تهران و کودتای ۱۲۹۹ را فراهم کرد و واقماً ریشه‌های فساد را از بیخ و بن بر کند.